

## ادیان در نگاه سعدی

دکتر اصغر دادبه

گیر و ترسا و مسلمان هر یکی در دین خویش  
قلبه‌ای دارند و ما زیبانگار خویش را  
«سعدی»

### ۱. درآمد (بث الشکوی)

از آن زمان که مقرر شد تا مردم ایران زمین با فرهنگ و ادب خود و بزرگان این فرهنگ بیگانه گردند و پشتوانه بی‌مانند هویت و ایرانیت خود را از دست بدهند، از یک سو بزرگان این فرهنگ به صورت‌های گوناگون مورد حمله و هجوم و نقد و انتقاد قرار گرفتند و از سوی دیگر زمینه‌های بیگانگی فرزندان فردوسی و سعدی با آثار ارجمند بزرگان فرهنگ و ادب فراهم آمد و رفته رفته نه دیگر نوباوگان این آب و خاک، چنان‌که مرسوم بود، قرآن آموختند، نه در پی آن دیوان حافظ خواندند و به طریق اولی نه با گلستان و بوستان، که اساس آموزش و پرورش ما بود، آشنا شدند و نه با دیگر متون ادب! نمونه‌های برجسته شعر و ادب هم که انسان می‌پرورد و هویت و شخصیت

می‌آفریند، آرام آرام با کتب درسیمان خداحافظی کردند و در نتیجه مردمی که به زبان شعر سخن می‌گفتند و در تبیین سخنشان و مدعایشان از مثل‌ها و تمثیل‌ها بهره می‌جستند و برای هر مورد و هر مسئله به بیتی بلند یا عبارتی ادبی استشهد می‌کردند و مثلی از امثال آموزنده، که با زبان شعر و ادب بیان شده است، شاهد می‌آوردند، امروز چنان با فرهنگ و ادب خود بیگانه شده‌اند و آن‌سان با شعر و ادب ناآشنا که اگر در حضورشان - حضور بیشترشان - شعری بلند و بی‌همتا که آمیزه‌ای است از هنر و حکمت، بخوانی، حالتی و عکس‌العملی پیدا می‌کنند که تو گویی به زبان جنیان سخن می‌گویی و اگر - فی‌المثل - از ایشان بپرسی «سهروردی کیست؟» حداکثر خواهند گفت: «مثل این که شاعر بوده» و اگر سؤال کنی که: «ملاصدرا که بوده؟» پاسخ می‌دهند: «رییس صنف قصّابان»!! از سعدی و حافظ و فردوسی هم که «هفت گنبد افلاک از قصّه آنان پُر صداست» تنها و تنها نامی شنیده‌اند و کار به جایی کشیده است که حتی اکثر ادبیات خواندگانمان (با سپاس و احترام تمام به اقل در برابر این اکثر و شاید هم خیلی اقل در برابر این خیلی اکثر) نه شعر می‌دانند و نه ادب، نه غالباً بیتی در حافظه دارند، نه عبارتی در خاطر، نه مثلی و تمثیلی در یاد! این‌ها که جای خود دارد، غالباً از درست خواندن معروف‌ترین و برجسته‌ترین متون، مثلاً دیوان حافظ و سعدی، هم ناتوانند و اگر مثلاً در یک غزل چند مورد غلط بخوانند و احیاناً بقیه را درست، بی‌گمان در شمار فضلا هستند!

ورقه امتحانی از یک دانشجوی فوق لیسانس پیش روی من است. هنگام تدریس، در کلاسی که این دانشجو نیز در آن حضور داشته است، به مناسبتی، از جمله بدین ابیات استشهد کرده بودم:

به کنه ذاتش خورد بَرَد پی      اگر رسد خس به قعر دریا

\*\*\*

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست      این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

و دانشجوی عزیز کوشیده است در پاسخ یک پرسش بدین ابیات استشهد کند. نتیجه کار چنین است:

«به کنه ذاتش کس نتواند پی برد این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید»

(علامت تعجب (!) هم در پایان سخن نمی‌گذارم که دیگر ظاهراً نه جای تعجب است).  
تعبیرات و کنایاتی هم که امروز، به جای تعبیرات و کنایات برآمده از فرهنگ و ادب  
ارجمندمان بر زبان فرزندانمان می‌رود (امثالی «بی خی = بی خیال باش/ دودره کردن =  
ربودن و دزدیدن و از سر وا کردن) و آثار عملی و رفتاری و شخصیتی که از آنها به بار  
می‌آید، بئ الشکوی و نفثه‌المصدوری است که باید جداگانه بدان پرداخت... آری توفانی  
که از کاشتن بادهای ستیز با فرهنگ و ادب خود درو می‌کنیم، توفانی است سهمگین و  
بنیان کن و تا این توفان را فرونشانیم و از طریق تعلیم و تربیت همگانی به سنت‌های  
فرهنگی و ادبی خود باز نگردیم، هویت و شخصیت واقعی خود را باز نمی‌یابیم و در  
برابر هجومی که به «تهاجم فرهنگی» موسوم شده است، نمی‌توانیم ایستاد و به هویت  
خود باز نمی‌توانیم گشت و بدانیم که یکی از ستون‌های استوار بنای هویت ما سعدی  
است و بازشناسی وی از ضروری‌ترین ضرورت‌های فرهنگی است. دشمنان فرهنگ  
گرانسنگ ما به قصد برکندن و فرو افگندن این ستون، سال‌ها، بل قرن‌هاست که تلاش  
می‌ورزند و شیوه‌ها و روش‌های گوناگون در جریان این دشمنی به کار گرفته‌اند و به  
کار می‌گیرند که مرد هر چه بزرگ‌تر باشد، دشمنی‌ها علیه وی نیز گونه‌گون‌تر و  
گسترده‌تر و فراگیرتر است. از جمله شیوه‌ها و شگردهای به ظاهر روشنفکرانه که علیه  
سعدی به کار گرفته شد، نقد نحوهٔ برخورد وی با ادیان و مذاهب مختلف است؛ مسئله‌ای  
که در این مقاله بدان خواهیم پرداخت.

## ۲. ادیان در آثار سعدی

کتاب فرق و کلام اسلامی گواهی می‌دهد که مسلمانان با ادیان زرتشتی، مسیحی و  
یهودی آن هم با تفسیرهای ویژه‌ای که از این ادیان در آن روزگاران رایج بود، آشنایی  
داشتند. نیز صابئه (= صابئان) به معنی «ستاره پرستان» و ادیان هند را غالباً تحت  
عنوان پراهمه با تفسیر «منکران نبوت یا خردگرایان منکران نبوت» می‌شناختند و در  
مواضع مختلف کتب کلامی و با اهداف ویژهٔ دینی از این ادیان و آراء و عقاید مورد

پذیرش طرفداران این ادیان سخن می‌گفتند. فی‌المثل چون براهمه را منکران نبوت می‌دانستند که با ادعای تشخیص نیک و بد از سوی خرد و رهبری و راهنمایی خردمندانه خرد در زندگی انسان، نبوت را منتفی می‌شمردند، متکلمان با طرح نظریه آنان تحت عنوان «شبهه براهمه» در بحث نبوت بدان پاسخ می‌دادند و از ضرورت نبوت طبق تعالیم اسلامی سخن می‌گفتند. نیز در مبحث توحید به قصد نفی ثنویت و تثلیث (= دو خدایی و سه خدایی) تفسیر ویژه‌ای از زرتشتی‌گری و مسیحی‌گری که مبتنی بر ثنویت و تثلیث است، مطرح می‌کردند تا ضمن رد آنها از نظریه توحید دفاع کنند. جستجو در آثار سعدی نشان می‌دهد که دامنه اطلاعات وی از ادیان، محدود است به همان آگاهی‌هایی که در کتب فرق و کلام اسلامی آمده است:

الف. از گبر [زرتشتی]؛ ترسا [= مسیحی]؛ یهودی [= جهود] و براهمه، البته آمیخته با گبران سخن می‌گوید: گبر در دو موضع از گلستان (کلیات<sup>۲</sup>، ص ۲۳ و ۴۳) و دو موضع از بوستان (کلیات، ص ۲۳۱ و ۳۲۶) یک موضع در غزلها (کلیات، ص ۳۶۴)؛ ترسا در دو موضع از گلستان (کلیات، ص ۲۳ و ۹۸) و یک موضع از بوستان (کلیات، ص ۳۱۷) و یک موضع در غزلها (کلیات، ص ۳۶۴)؛ جهود یا یهود، در سه موضع گلستان (کلیات، ص ۷۸، ۹۸، ۱۶۱) و دو موضع غزلها، یک بار «جهود یا جهودان» (کلیات، ص ۴۷۲)، یک بار «جهودی کردن» (کلیات، ص ۴۰۴).

ب. آن‌جا که - احياناً - از باورهای پیروان دیگر ادیان سخن می‌گوید، معنای سخنان شاعرانه‌اش همان است که در کتب کلام و فرق ثبت و ضبط است. البته معنای شاعرانه سخنانش، چنان‌که خواهیم دید، معنایی دیگر است و حکایتی دیگر... به عنوان نمونه آن‌جا که سعدی، عالمانه به نقد یکی از خصایص نامطلوب مردم، که خود از آن به «جور زبان‌ها» تعبیر می‌کند، می‌پردازد تا بگوید که «کس از دست جور زبان‌ها نرست»، پس از بیان جلوه‌ها و نمونه‌های جور زبان‌های مردم نسبت به یکدیگر، سخن را این‌سان به پایان می‌برد که: حتی پیامبر خدا و خدا هم از جور زبان‌ها نرسته‌اند و چاره‌ای جز شکیبایی نیست. (← کلیات، ص ۳۱۵-۳۱۷):

که یارد به کنج سلامت نشست؟      که پیغمبر از خبث دشمن نرست

خدا را که مانند و انباز و جفت ندارد، شنیدی که ترسا چه گفت؟  
 رهایی نیابد کس از جور کس گرفتار را چاره صبر است و بس

پیداست که مراد از سخن ترسا در باب خدای بی نیاز بی‌مانند، همان حکایت تثلیث است. یعنی: پدر و پسر و فرشته یا آب و ابن و روح القدس، آن هم براساس تفسیری که از این مسئله که در کتب کلامی آمده است و انکار نمی‌توان کرد که این مسئله به همین صورت ظاهری (تثلیث: سه گانگی دست کم باور برخی از فرق مسیح بوده است) و نه مطابق تفسیر عرفانی که تثلیث با وحدت و توحید ناسازگار نیست، بل عین توحید است که به تعبیر هاتف اصفهانی:

سه نگردد بری ششم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرنند  
 و با این نتیجه‌گیری: «که یکی هست و هیچ نیست جز او...».

### ۳. برخورد سعدی با ادیان

پرسش آن است که سعدی چگونه به ادیان مختلف می‌نگریسته و چه برخوردی با پیروان ادیان مختلف داشته است؟ آیا به شیوه دین‌ورزان قشری، جمله ادیان (غیر از اسلام) را در ضلالت و گمراهی می‌دانسته و جمله پیروان این ادیان را گمراه و کافر و «دشمن خدا» می‌شمرده و به قول برزویه طبیب یا حکیم در مقدمه کلیله و دمنه «رایش براین مقرر بوده است که او مصیب است و خصم، مخطی»، یا به روش دینداران عرفان‌گرا و عرفای حقیقت طلب، جلوه حق را در دیر و کنشیت و مسجد و خرابات و خانقاه می‌دیده است و بر این باور بوده است که لب و روح همه ادیان یکی است و بر آن بوده است که (← کلیات، ص ۷۳۶):

اندر این راه از بدانی هر دو بر یک جاده ایم و اندر این کوی از بینی هر دو از یک خانه ایم  
 و اگر چنین است، به راستی مرادش از «دشمن خدا» چیست و چرا گفته است (کلیات، ص ۲۳):

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری  
 دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری

و وقتی «مقرر شد» که سعدی مورد تهاجم قرار گیرد و یکی از استوارترین ستون‌های بنای هویت ما فروغلتد، چه غوغاها که بر سر این دو بیت نشد و چه مغالطه‌ها که صورت نپذیرفت! سعدی قشری و تنگ‌نظر و اشعری مسلک و ... به شمار آمد و داغ ننگ بر پیشانی او خورد و خیلی چیزهای دیگر...

با آن‌که افزون بر ده مورد در آثار سعدی از گبر و ترسا و جهود سخن رفته است، غوغا بر سر ابیات پیشین است و مرکز ثقل تهاجم و مغالطه مسئله انتساب دشمنی خدا به گبر و ترسا و من می‌کوشم ضمن توجه به نمونه‌ها و موارد مختلفی که بدان‌ها اشارت رفت، به تبیین موضوع پردازم و برای تحقق این مقصود از چند اصل بهره می‌گیرم و از آن‌جا که در مقاله «حکایت تناقض گویی‌های سعدی» (← سعدی شناسی، دفتر ششم، اول اردیبهشت ماه ۱۳۸۲ش) به برخی از اصل‌های مورد نظر پرداخته‌ام، در این مقام به اختصار از آنها سخن می‌گویم:

### ۳-۱. اصل جامعه‌شناختی: برطبق این اصل دو مسئله مورد بحث و نظر است:

الف. بیان واقعیت‌ها: کار علم (= علم تجربی) بیان واقعیت‌هاست چنان‌که هستند و جامعه‌شناسی نیز به عنوان دانشی انسانی - اجتماعی واقعیت‌های مورد مطالعه خود را چنان‌که هستند و نه چنان که باید باشند، می‌نماید و سعدی، به ویژه در گلستان جامعه‌شناس است (← حکایت تناقض گویی‌ها...، ص ۴۸-۴۹).

ب. تأثر از واقعیت‌ها: هنرمند چونان فیلسوف و برخلاف عالم، عالم علم تجربی، از واقعیت‌ها و از عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی، محیطی و تربیتی متأثر می‌شود و در نتیجه از مسایل و حوادثی که در اطراف او می‌گذرند و بر او اثر می‌گذارند، در بیان هنرمندانه خود سود می‌جوید و شگفت نیست که وقتی «گدای هول‌ثروتمند» در برابر پادشاه که از او طلب وام می‌کند، عذر شرعی می‌آورد که مثلاً مال من معلوم نیست که حلال و پاک باشد و پادشاه بدو پاسخ دهد که می‌خواهم آن را به کافران بدهم و «الخبثیات للخبثین: پلیدی‌ها از آن پلیدان» و این بیت را می‌خواند که (کلیات، ۹۸):

گر آب چاه نصرانی نه پاک است      جهود مرده می‌شویم، چه باک است

یعنی که فضای دینی و محیط مذهبی موجب شود تا در ترتیب سخن و تنظیم استدلال از باورهای دینی رایج متأثر شود. بدین نکته بسیار مهم توجه باید کرد که تأثر هنرمندانه چنان تأثر فیلسوفانه دوگونه است: منفعلانه و فاعلانه و فیلسوفان و هنرمندان بزرگ چون سعدی تأثراتی غالباً فاعلانه و فاعلانه دارند.<sup>۲</sup> قصاید مردانه، روشنگرانه و بی‌باکانه‌ای که سعدی خطاب به مخاطبان گردنکش و دیکتاتور خود یعنی حاکمان وقت سروده است، گواهی است صادق بر اثبات مدّعی ما (← کلیات، ۶۷۸-۶۸۸):

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای      کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای  
تا آن‌جا که می‌گوید:

هر آن کسست که به آزار خلق فرماید      عدوی مملکت است او به کشتنش فرمای  
اگر توقع بخشایش خدایت هست      به چشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای  
گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد      بهشت بردی و در سایه خدای آسای  
نگویمت چو زبان اوران رنگ آمیز      که ابر مشک فشانی و بحر گوهرزای  
نکاهد آن‌چه نبشته است و عمر نفزاید      پس این چه فایده گفتن که تا به حشر بپای...

بدین نکته بسیار مهم نیز باید توجه کرد که گزارش هنرمندانه تأثرات که همانا انعکاس واقعیاتی است که در محیط پیرامون هنرمند در جریان است، از سوی هنرمند نباید به حساب باورها و دیدگاه‌های وی نهاده شود که بسا گزارش و انعکاس واقعیات نامطلوب به قصد نمودن زشتی‌های مترتب بر این واقعیات و برانگیختن خوانندگان و شنوندگان صورت می‌گیرد تا زمینه‌های دگرگونی امور نامطلوب فراهم آید و مواردی از این دست، به ویژه در گلستان کم نیست که گلستان گزارش جامعه‌شناسانه سعدی است و من بر آنم حتی آن‌جا که سعدی در داستان گرفتار شدنش به دست فرنگیان و به کار گل‌گماشتنش در خندق طرابلس، جهودان را - تلویحاً و تصریحاً - «نامردم» می‌خواند (کلیات، ص ۷۸) کاری جز انعکاس واقعیت، که همانا نظر و باور مردم آن روزگار نسبت به یهودیان است، انجام نداده است؛ نظری البته نامطلوب و منفی اما غیر قابل مقایسه با

دیدگاه غیر انسانی بخشی از مردم در اروپای متمدن که در جنگ دوم جهانی منجر به کشتار وسیع یهودیان شده.

### ۳-۲. اصل توجه به زمان:

لازمه توجه به اصل تأثر هنرمند از رویدادهایی که پیرامون او می‌گذرد، توجه جدی به یک اصل دیگر است که می‌توان از آن به «اصل توجه به زمان» یا «اصل توجه به ویژگی‌های زمان» تعبیر کرد. بدین معنا که مطالعاتی از این دست آنگاه نتیجه مطلوب به بار می‌آورد که مسئله را در زمان و در روزگاری که اتفاق افتاده است، مورد مطالعه قرار دهیم، نه این که آن را به ظرف زمانی که خود در آنیم و روزگاری خود در آن به سر می‌بریم، منتقل سازیم و انتظار نتیجه مطلوب و درست داشته باشیم. روزگار سعدی، سده هفتم هجری قمری، روزگاری است با ویژگی‌های خاص خود. اگر آن ویژگی‌ها را در نظر بگیریم و آن وقت به داوری بنشینیم، سعدی را نه فقط زمان‌ها پیش‌تر و جلوتر از زمان خودش که در بسیاری از موارد او را معاصر خود و حتی پیش‌تازتر از خود (= خود روشنفکر روشنگر) می‌یابیم. یک بار دیگر با این معیار و به دور از حبّ و بغض‌ها - فی‌المثل - باب هشتم گلستان را که مشتمل بر کلمات قصار سعدی است، به دیده انصاف بنگریم و منصفانه از خود بپرسیم، حکیمانه‌تر و روشنفکرانه‌تر از این سخنان هم می‌توان گفت؟ مثلاً (کلیات، ص ۱۶۱):

«همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال:

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| یکی یهود و مسلمان نزاع می‌کردند     | چنان‌که خنده گرفت از حدیث ایشانم    |
| به طیره گفت مسلمان: گر این قباله من | درست نیست، خدایا یهود میرانم        |
| یهود گفت: به تورات می‌خورم سوگند    | و گر خلاف کنم، همچو تو مسلمانم      |
| گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد      | به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم». |

### ۳-۳. اصل اصولی - منطقی: مراد از این اصل آن است که به قول قدما حکم، معلق است به

اعم اغلب یعنی وقتی از مطالعه صد مورد در یک فرضیه به هفتاد - هشتاد مورد خاص رسیدیم، می‌توانیم براساس آن حکم کلی صادر کنیم. امروزی‌ها از اصطلاح «بسآمد»



بهره می‌گیرند و بسآمد بالا (۷۰٪، ۸۰٪ و...) را مبنای صدور حکم قرار می‌دهند (نیز در این باب ← مقاله حکایت تناقض گویی‌ها، ص ۵۴-۵۵) یعنی که اگر سعدی در موارد بسیار با نگرش منفی به ادیان مختلف برخورد کرده بود، می‌توانستیم او را قشری متحجّر بشماریم، اما با مواردی سخت محدود و معدود و به عبارتی شاید تنها با یک - دو مورد (مثل «گبر و ترسا وظیفه‌خورداری...») که آن هم ظاهر سخن حکایتی دارد و خواهیم دید که باطن سخن او حکایتی دیگر سر می‌کند، صدور چنین حکمی یا غافلانه است یا مغرضانه و آنچه در سخن سعدی بسآمد بالا دارد و می‌تواند مبنای صدور حکم قرار گیرد، نگاه انسانی مبتنی بر عشق و شیدایی و شوریدگی اوست که نه تنها غزل‌هایش که اگر نیک بنگریم، تمام آثار او براساس این نگاه و این نگرش شکل گرفته است. آری کسی که به «دین عشق» گرویده است و قبله او معشوق است، پیام ناگفته او این است که قبله یعنی عشق، با تحجّر و قشری‌گری رابطه‌ای ندارد (← کلیات، ص ۳۶۴):

گبر و ترسا و مسلمان هر یکی در دین خویش قبله‌ای دارند و ما زیبا نگار خویش را

و این همان سخن محیی‌الدین بن عربی است در ترجمان‌الاشراق که:

أَدِينُ بِدِينِ الْحُبِّ أَتَى تَوَجَّهْتُ، فَالْحُبُّ دِينِي وَ اِيْمَانِي

یعنی: من به دین عشق گرویده‌ام و به هر کجا مرکب عشق روی آورد، من نیز بدان سو می‌شتابم که عشق دین من و ایمان من است.

۳-۴. اصل بلاغی: و آن اصل توجه کردن به «معنی شاعرانه» یا به تعبیر اهل بلاغت، توجه کردن به «غرض ثانوی» شاعر در سخن شاعرانه اوست. توضیح سخن آن‌که: در کتب بلاغی، در بخش دانش معانی، بحثی هست که می‌توان آن را جان این دانش و لب لباب آن به شمار آورد. خلاصه سخن علمای دانش معانی در این باب آن است که سخن شاعرانه یا شعر (= کلام مخیل) دو چهره یا دو معنا دارد: معنای ظاهری و معنای باطنی که می‌توان از آن به معنای شاعرانه یا هنرمندانه تعبیر کرد. اگر موضوع را از منظر فاعل (= شاعر) و غرض وی از سرودن بنگریم، مسئله چنین بیان می‌شود که: شاعر و در نتیجه سخن شاعرانه وی دارای دو غرض (= هدف و مقصود) است:

- غَرَضِ اُولَى = معنی ظاهری

- غَرَضِ ثَانَوَى = معنی باطنی یا شاعرانه

غَرَضِ اُولَى، معنایی است که از ظاهر الفاظ یک شعر به بار می‌آید و غَرَضِ ثَانَوَى یا معنای شاعرانه، احساس شاعرانه یا سخن ناگفته شاعر و پیام شاعرانه اوست که خواننده به هر میزان با شاعر همدلی یابد، به همان میزان آن سخن ناگفته را می‌شنود و از آن پیام آگاهی می‌یابد.  
در این بیت تأمل کنیم:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد      عالم بپر دگر باره جوان خواهد شد

غَرَضِ اُولَى و معنای ظاهری که از الفاظ شعر برمی‌آید آن است که: هوا در اثر فرارسیدن بهار ملایم و مطبوع و خوشبو می‌شود و سال نو می‌گردد، یا سال نو فرامی‌رسد... اما پیام شاعر و سخن شاعرانه او پیامی دیگر و سخنی دیگر است و به اصطلاح غَرَضِ ثَانَوَى شاعر، بیان این معناست که: نومید نشوید، امیدوار باشید و بدانید وضع دگرگون می‌شود و اوضاع بسامان می‌گردد...  
نیز در این بیت:

امشب سبک‌تر می‌زنند این طبل بی‌هنگام را      یا وقت بیداری غلط بوده است مرغ بام را؟

آن چه از ظاهر الفاظ برمی‌آید، یعنی غَرَضِ اُولَى بیان این معناست: امشب، زودتر و در وقتی که نباید طبل را به صدا درآورده‌اند یا مرغ صبح زودتر از زمانی که مقرر است، بیدار شده است و نغمه سر می‌کند؟ در حالی که سخن ناگفته و غرض ثانوی بیان احساس شاعر است از سپری شدن شب وصال و گله‌ا‌و از این امر که زمان دلپذیر وصال زود گذشته است...

و اکنون جای پرسش است که غَرَضِ ثَانَوَى سعدی از سرودن ابیات:

ای کریمی که از خزانۀ غیب      گبر و ترسا وظیفه‌خور داری  
دوستان را کجا کنی محروم      تو که با دشمن این نظر داری

چیست؟ معنای ظاهری الفاظ، البته همان است که غوغا برانگیخته است و بهانه به دست بهانه‌جویان و خرده‌گیران غافل یا مغرض داده است. این که: کافران یعنی دشمنان خدای روزی می‌خورند... اما پیام اصلی سعدی و غرض ثانوی وی حکایتی دیگر دارد. سخن ناگفته او تأکید بر قطعیت و حتمیت روزی (= رزق) و شمول کرامت و رزاقیت حق تعالی است. این معنا آن گاه روشن‌تر می‌شود که به یاد آوریم بر طبق یک حدیث نبوی «روزی حتی از مرگ هم قطعی‌تر و مسلم‌تر است»<sup>۱</sup>... ناگفته پیداست که تأثر از محیط دینی از یک سو و دینی بودن مسئله رزق و رزاقیت از سوی دیگر موجب شده است تا شاعر از عنصر کفر و ایمان و صف‌آرایی کافر و مؤمن در برابر یکدیگر بهره گیرد.

چنان که به همین سبب در تبیین این معنا که خصلت هر موجود و به قول حکما ذاتی هر شیء از آن جدا نمی‌شود و فی‌المثل تری از آب و سوزندگی از آتش جدایی نمی‌پذیرد به بیت (کلیات، ص ۴۳):

اگر صد سال گبر آتش فرزند  
اگر یک دم در او افتد بسوزد

استشهاد می‌کند که ضمن بیان این معنا که سوزندگی، ذاتی آتش است و ملازمت با آتش سوزندگی را از آن سلب نمی‌کند، به گونه‌ای به نقد قدرت‌گرایی پادشاهان بپردازد و به تعبیر امروزی‌ها بگوید: اگر قدرت، محدود نگردد و تحت نظارت قرار نگیرد و قائم به یک تن باشد، مخرب است و نتایج و آثار آن قابل پیش‌بینی نیست و حکما گفته‌اند (کلیات، همان‌جا):

«از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند...».

انصاف را به از این نقد قدرت لجام گسیخته مبتنی بر هوس نمی‌توان کرد.

#### پایان سخن

و پایان سخن آن که اگر به دیده تحقیق در داستان ابراهیم خلیل(ع) و مهمان‌گیر او و به چشم حقارت در مهمان‌نظر کردن ابراهیم(ع) بنگریم، به حقیقت نزدیک می‌شویم. سعدی در این داستان (کلیات، ص ۲۳۰-۲۳۱) که چنان دیگر داستان‌های بوستان بیانگر

وصفی از اوصاف جامعه آرمانی اوست، ضمن مقدمه‌ای همراه با تعبیرات موهن چون «پیر ذلیل»، «تبه حال»، «پلید» و... خواننده را بر می‌انگیزد و آماده اعتراض می‌سازد؛ اعتراضی نکته‌آموز که از سوی خدای جهان، همان معبود و همان معشوقی که در نهایت قبله گبر و ترسا و مسلمان و... است، صورت می‌گیرد:

سروش آمد از کردگار جلیل      به هیبت، ملامت کنان، کای خلیل  
مَنش داده صد سال روزی و جان      تو را نفرت آمد از او یک زمان  
گر او می‌برد پیش آتش سجود      تو واپس چرا می‌بری دست جود؟

و پیام هنرمندانه سعدی که غرض ثانوی او از بیان این داستان است، همانا تذکار این معناست که هیچ کس، حتی پیامبران را نرسد که به گناه اعتقاد بنده‌ای را خوار و بی‌مقدار شمارند و در او به چشم حقارت بنگرند یا او را برانند و بیزارند... و این است پیام کسی که به دین عشق باور دارد و مست روی معشوق است: «مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم» (کلیات، ۵۰۸)...

آیا در جهان متمدن امروز هم انسانی‌تر و مترقبانه‌تر از این پیام سراغ می‌توانیم کرد؟ البته به شرط آن که به دیده انصاف و تحقیق بنگریم.

#### پی‌نوشت:

۱. یکی از رهگذران در پاسخ خبرنگاری که می‌پرسید: «ملاصدرا که بوده؟» غالباً پاسخ می‌شنید: «نمی‌دانیم» یا «مثل این که شاعر بوده» گفت: «رییس صنف قصابان چرا که نامش را بر خیابانی نهاده‌اند که گوشت فروشی بزرگی به نام او در آن واقع شده است».
۲. کلیات سعدی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات ناهید، ۳۷۵ ش.
۳. من در این باب جداگانه بحث کرده‌ام ← مجله ناهید، شماره ۱۰، بهمن ۱۳۸۴ ش.
۴. الرزقُ أَشدُّ طلباً لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِه: روزی بنده او را سخت‌تر از اجلش می‌طلبد؛ یعنی روزی از اجل هم مسلم‌تر است. (شرح فارسی شهاب الاخبار، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش، ص ۳۱).
۵. گفته‌اند و گفته‌ایم که سعدی «آرمانشهر» خود را در بوستان تصویر کرده است. بنابراین بوستان بیانگر دیدگاه‌های اوست. در آرمانشهر سعدی کسی را به گناه اعتقاد نمی‌آزارد و محکوم نمی‌کنند (در باب بوستان ← مقاله «بوستان» در دایره المعارف بزرگ اسلامی و مجموعه مقالات سعدی‌شناسی، اردیبهشت ۱۳۸۴ ش).